



پراسترویکا آیا گورباچف موفق می شود؟

گروه گزارش

سه سال و اندی پس از روی کار آمدن گورباچف، انتشار کتاب پراسترویکا، خروج ارتش شوروی از افغانستان و... همه و همه برنامه نوسازی جامعه شوروی را که به وسیله کمیته مرکزی حزب کمونیست در آوریل ۱۹۸۵ به تصویب رسیده است، مطرح نگه می دارد و مجری آن، میخائیل گورباچف را به صورت یکی از مطرح ترین سیاستمداران سالهای اخیر درمی آورد.

پراسترویکا چیست و چه نیازهایی اجرای آن را در جامعه شوروی سبب می شود، چگونه است که از سال ۸۶ تغییرات یا چنانکه گورباچف می گوید انقلابی درمی افتد، انقلابی از بالا، تغییراتی که سبب می شود در سطح سیاست داخلی از بورخارین اعاده حیثیت شود، از تروتسکی به نیکی یاد شود، رهبران حزب خود بر آنچه در جامعه شوروی در طول ۷۰ سال انقلاب گذشته بیش از ناراضیان بتازند و مطبوعات در این باره بنویسند، کتابهای بولگاگف و پاسترناک که سالهای دراز ممنوع بوده انتشار یابد، حقوق کارگران براساس میزان کار تعیین شود، کارخانهها هرچند در سطح محدود و آزمایشی خودگردان شوند، مشاغل آزاد رو به افزایش گذارد و... راستی بر اثر پراسترویکا از آغاز اجرای آن تاکنون چه تغییراتی در شوروی ایجاد شده است. نظر دیگران درباره پراسترویکا چیست و آیا گورباچف موفق خواهد شد؟

برای پاسخ گفتن به این سؤال نخست باید زمینهها را دانست. همه آن زمینهها اینک موضوع گزارش این شماره آدینه است که سعی شده در نهایت ایجاز و حتی المقدور بی طرفانه دیدگاههای گوناگون را نسبت به موضوع مطرح کند.

نوشتار زیر تالیف "تری گلکس" است که به وسیله سیاوش مریدی و کاظم فرهادی به فارسی درآمده است. در این نوشته، اصلاحات اقتصادی انجام شده و تغییراتی که بر اثر پراسترویکا پدید آمده و تاثیر این تغییرات و اصلاحات بر روشنفکران و کارگران مورد بحث قرار گرفته است. نویسنده گوشیده است با پرهیز از پیشداوری و براساس شواهد موجود، جنبههای گوناگون تغییرات در سیاست داخلی شوروی را تجزیه و تحلیل کند. گفتنی است که برای رعایت ایجاز مقدار کمی از مطلب که به نقل از "کاپیتال اند گلاس" می آید برداشته شده است.

آشکارترین تغییر، اشتیاق گورباچف و دیگر اعضای رهبری تازه به انتقاد علنی از نظام شوروی بوده است. نرخ نازل رشد اقتصادی، سطح پایین زندگی، کمبود مواد غذایی، مشکلات مربوط به توسعه تکنولوژی الکترونیک و کامپیوتر، و همچنین گسترش مشکلات ناشی از الکلیسم، اعتیاد به مواد مخدر، و کاهش متوسط عمر به یاد انتقاد گرفته شده است. رهبران سیاسی از برخورد های مقام های حزبی و دولتی خرده گرفته اند، و به عنوان مثال، به رشوه خواری، تن پروری، ناگراژی و دخالت های بیجای آنان یورش برده اند. در عوض، گورباچف مردم را به فعالیت سیاسی، کارآیی و صراحت لهجه

بیشتر در زندگی عمومی فرا خوانده است. همزمان با این انتقادات، تغییراتی در اجرای سیاست های شوروی رخ داده است. گورباچف به گونه ای غیررسمی در محافل عمومی ظاهر شده و از رسانهها برای ایجاد این احساس که امکان دسترسی به اعضای حکومت وجود دارد، استفاده کرده است.

نکته مهم تر این است که رهبری تازه از اقتدار خویش به منظور نشر ایده های نو در سیاستگزاری بهره می گیرد، پیش از آنکه در باره آنها تبادل نظر و تصمیم گیری صورت گرفته باشد.

بعلاوه، رویکرد مردم به احراز مشاغل رسمی در تمامی سطوح سازمان های حزبی و دولتی بسیار گسترده بوده است. این واقعیت که بسیاری از رهبران پیشین آنقدر پیر شده بودند که در دفتر کار خود جان می سپردند و یا به خاطر ضعف مزاج بازنشسته می شدند، به رهبران تازه شوروی باری رسانده است. با وجود این، برخی از مخالفان گورباچف مانند گریگوری رومانف مجبور به استعفا شده، و عده ای دیگر هم که مشهورترین آنان دین محمد کونایف رهبر سابق حزب کمونیست قزاقستان است، به اتهام رشوه خواری از کار برکنار

شده‌اند. تغییرات اعلام شده، کمابیش در تمام سطوح نظام شوروی صورت پذیرفته است. اما به احتمال، تغییرات بیشتری به وقوع خواهد پیوست. گورباچف در بعضی از سخنرانی‌های خود رفتارهای بهانه‌جویانه و بوروکراتیک مقام‌های حزبی را علت عمده مشکلات جامعه شوروی تشخیص داده، و این امر را با فراخوان به منظور رای‌گیری مخفی و گزینش نامزدها و دبیران حزبی در انتخابات جمهوری‌های محلی در همه سطوح مربوط دانسته است. چنین مسأله‌ای، بواقع، در انتخاب تعدادی از نامزدها در جمهوری‌های محلی، در ژوئن دو سال پیش وجود داشته است.

دست‌آورد عمده رهبری تازه این بوده است که برای شهروندان شوروی این امکان را فراهم آورده است که بیش از پیش عقاید خود را آشکارا بیان دارند. هم‌اکنون، رسانه‌های همگانی شوروی درباره موضوع‌هایی

● رمانهای ممنوعی چون

دکتر ژیاگو و مرشد و مارگریتا

اکنون در شوروی به چاپ می‌رسد.

● نمایشنامه‌ها و فیلمهای

جنجال‌برانگیزی به نمایش

درمی‌آید: یکی از آنها نشان

می‌دهد که تروتسکی و بوخارین

نقش مثبتی در انقلاب ۱۹۱۷

داشته‌اند.

که بحث درباره آنها ممنوع بوده است، مانند فحشاء، همجنس‌بازی و اعتیاد به مواد مخدر صحبت می‌کنند. رمان ممنوعی همچون دکتر ژیاگو اثر پاسترناک و مرشد و مارگریتا اثر بولگاکف (با شهرت ویژه آن در میان جوانان شوروی) اکنون به چاپ می‌رسد. همچنین، فیلم‌ها و نمایشنامه‌های جنجال‌برانگیزی به نمایش درمی‌آید، و به عنوان مثال، یکی از آنها نشان می‌دهد که تروتسکی و بوخارین نقشی مثبت در انقلاب ۱۹۱۷ داشته‌اند. در سال‌های گذشته نیز شاهد آزادی ناراضیان سیاسی بویژه چهره‌های مشهوری مانند آندره‌ی ساخاروف و ژوزف بگون، و حتی راه‌پیمایی‌های گسترده بوده‌ایم. برخی از نویسندگان مشغول ارزیابی این مسأله‌اند که تا چه حد می‌توان مفاهیم رسمی مارکسیسم - لنینیسم را زیر سؤال برد. به عنوان نمونه، آنتونلی بوتنکو در هفته‌نامه پرتیراژ "خبرهای مسکو" درباره تضاد منافع گروه‌های مختلف در جامعه

شوروی، بویژه شیوه برخورد آنان با تلاش گورباچف به منظور بازسازی بحث و استدلال کرده است. به عقیده او، هرگاه حزب نتواند سیاست‌های صحیحی در پیش گیرد، "تضادهای آشتی‌پذیر" که از نظر مقام‌های رسمی به جامعه سوسیالیستی اختصاص دارد، ممکن است به "تضادهای آشتی‌ناپذیر" تبدیل گردد و موجب درگیری اجتماعی شود. بیان چنین عقایدی، تا این اواخر، تنها در نشریه‌های غیرقانونی گروه‌های ناراضی ممکن بوده است.

اصلاحات اقتصادی

تمامی این تغییرات تاثیر عمیقی بر جامعه شوروی گذارده‌اند، و به نظر می‌رسد

که صرفاً برای خود عنوان نشده‌اند، بلکه به مثابه بنیانی اساسی به منظور "پرسترویکا" (بازسازی) مطرح شده‌اند، که از محدوده تغییرات سیاسی و فرهنگی فراتر رفته و تجدیدنمای اقتصاد شوروی و سازماندهی تولید را هم دربر می‌گیرد. به هر حال، گستره و اهمیت تغییرات در قلمرو گره‌خورده اصلاحات اقتصادی چندان روشن نیست. گورباچف و یاران وی بیش از رهبران پیشین به صراحت، اقتصاد شوروی را به باد انتقاد گرفته‌اند، و به یقین از نظر دارا بودن ایده‌های اصلاح طلبانه اقتصادی هیچ‌گونه کمبودی ندارند.

گورباچف اقتصاددانان کارگشته‌ای مانند آبل آقبیگان و تاتیانا زاسلاوسکا را که در

پراسترویکا چیست؟

۱۷۹۳ - ۱۷۸۹ نیاز به سه انقلاب دیگر بود (۱۸۷۱ و ۱۸۴۸ و ۱۸۳۰) تا اهداف آن انقلاب عملی شود. در مورد انگلستان نیز همین امر صادق است که پس از انقلاب کرامول در ۱۶۹۴ "انقلاب شکوهمند" ۱۶۸۹-۱۶۸۸ و رفورم سال ۱۸۳۲ لازم شد... در آلمان هم دو انقلاب بورژوازی (۱۹۱۸-۱۸۴۸) وجود داشت. گورباچف سرانجام به این نتیجه می‌رسد که سوسیالیسم نیز نمی‌تواند تنها به یک انقلاب محدود شود و "به اقداماتی با ویژگی انقلابی نیازمند است تا وضع بحرانی یا وضع پیش از بحران را برطرف سازد". به این ترتیب گورباچف پراسترویکا را یک فراگرد انقلابی می‌خواند.

این مفهومی است که گورباچف از پراسترویکا به دست می‌دهد اما از دیدگاه ایدئولوژی او انقلاب وسیله‌ای است برای دگرگونی نظام کهن که برائت تاریخی خود را از دست داده است. هنگامی که مناسبات اجتماعی در نظام کهن مانع رشد نیروهای مولده می‌شود، انقلاب ضرورت می‌یابد. اگر در فرانسه و انگلستان و آلمان به قول لنین چندین انقلاب صورت گرفت، برای آن بود که نظام فئودالی تمام و کمال خود را به نظام سرمایه‌داری واگذارده بود. اما در روسیه ۱۹۱۷ چطور؟

پراسترویکا در لغت به مفهوم تجدیدنظر و تجدیدساختن است. Pere در زبان روسی به مفهوم "تجدید" و Stroika به مفهوم بنا و ساختمان است. به این ترتیب مفهوم بازسازی از آن مواد می‌شود، اما منظور بنیانگذاران واژه، از این ترکیب ایجاد دگرگونی در جامعه شوروی است.

صرف نظر از جنبه لغوی، گورباچف آن را در حکم انقلاب می‌داند. پراسترویکا یک کلمه با مفاهیم بسیار زیاد است. لکن وقتی ما بخواهیم از تمامی معانی مترادف ممکن آن، مهمترین آنها را استخراج کنیم که در عین حال ویژگی آن را منجزتر بیای کند، خواهیم گفت: "پراسترویکا یک انقلاب است و بدون تردید یک تسریع‌کننده بسیار موثر در تکامل اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جامعه شوروی است که با دگرگونیها برای هدف استقرار دولتی با کیفیتی تازه همراه است" (ص ۶۳).

استدلال گورباچف این است که نظامهای متعددی که در جهان پدید آمده‌اند هیچگاه حاصل یک انقلاب نبوده‌اند. بلکه انقلابهای متعددی باعث دگرگونی آنها شده است. او به این نتیجه می‌رسد که انقلاب سرمایه‌داری با چندین انقلاب تحقق یافت و در این زمینه از لنین یاری می‌جوید: "لنین زمانی نوشت که در فرانسه، سرزمین انقلاب بورژوازی متقدم، پیش از انقلاب بزرگ سالهای



گرچه پروسترویکا تجدید بناست، نوسازی است، و تجدید تفکر و به روایتی انقلاب دوم روسیه و نگرشی تازه بر سوسیالیسم و جهان، اما از آنجا که شناخت ابعاد داخلی آن و اثراتی که در زیر ساختهای اجتماعی و اقتصادی شوروی و کشورهای متحدش باقی می‌گذارد، اطلاعات و امکاناتی می‌خواهد که در اختیار ما نیست، پس ناگزیر به آینده می‌ماند. اما آن‌بخش از پروسترویکا که به روابط شوروی با کشورهای دیگر مربوط می‌شود، امری است که می‌توان تأثیرات آن را، در همین چند سال بررسی کرد.

این نوشته، بررسی گذرانی است از سیاست خارجی شوروی در دوران گورباچف (پراسترویکا) با نیم‌نگاهی به کتاب او.

دیگرنگری جهان از دریچه پراسترویکا

ایدئولوژی‌اش را و روش زندگانش را حفظ کند.

نخستین بخشی از جهان که خواهد توانست وفاداری گورباچف را به عنوان طراح پراسترویکا اندازه‌گیری کند، اروپای شرقی است، و این دشوارترین بخش از سیاست خارجی دوران تازه حیات کرملین است. واقعیت این است که چهار مداخله نظامی (که گورباچف از آنها به عنوان انحراف‌های جدی یاد می‌کند) و چهل سال قیمومیت که گاه با خشونت همراه بوده است، ساختار سیاسی کشورهای بلوک شرق را چنان سخت و غیرقابل انعطاف کرده که برای هر نوع تجدید بنا در آن باید در انتظار واکنش‌های غیرمترقبه بود. گرچه گورباچف در همین چندسال نشان داده است که می‌تواند با شکیبایی و پشتکار تحولات مطلوب خود را دنبال کند، ولی در عین حال جهان پرتضاد و سرشار از فرصت‌طلبی، زمینه آرام و آماده‌ای در اختیار او قرار نمی‌دهد تا به آزمایش بپردازد. بیپرده نیست که در این مدت سالخوردگانی چون کادار (در مجارستان) و چائوشسکو (در رومانی) و ژبوکف (در بلغارستان) هنوز بر سر کارند. آنان چندان در کار خود باتجربه و بالغ شده‌اند که قربانی تحولات نشوند. این احتیاط کاری مفایر روح پراسترویکا خواهد بود. غربیان علاقه‌مندند تا وفاداری گورباچف بر شعارهای جذاب خود را با تظاهرات لهستان محک بزنند، اما آیا اوضاع در آن کشور، با وجود اتحادیه (غیرقانونی شده) همبستگی اجازه چنین آزمایشی را می‌دهد؟ از سوی دیگر تجدید بنا در کشوری چون

تا همین جا او کاربرد چندجمله از قسمت دوم کتاب خود را به عمل کشیده است. آن‌جا که می‌نویسد "من طرفدار سیاستی کارآمد، واقعی و باز هستم".

این سیاست پویا - که دولت‌مردان غربی بدان سخت بدبین‌اند - از تفکر سیاسی جدیدی مایه می‌گیرد که اساس آن بر جلب دوستی و تفاهم، و نه ترساندن جهان از هیبت خرس سرخ، استوار است. دولت‌مردان تازه شوروی نیک می‌دانند که غرب با تبلیغات مداومی که برای بالا بردن توان نظامی خود به آن نیاز داشت درباره قدرت اتنی شوروی، به اندازه کافی خوف از مسکو را در دلها



نشانه‌اند. پس می‌توان از یادآوری مکرر آن دست برداشت و بر وجه دیگری از قدرت کارکرد "زمان آن فرا رسیده است که از این کار دست برداریم که سیاست خارجی را حامل سیاست قدرت تلقی کنیم... انسانها از تنش‌ها و درگیریها به‌سویه آمده‌اند. مایلند که به جستجو بپردازند و دنیائی ایمن و قابل اعتماد بیابند، دنیائی که در آن هرکس بتواند فلسفه‌اش را، عقاید سیاسی و

گروه پراسترویکا که متوسط سن آنها زیر ۶۰ سال است از نخستین باری که نگاه جهانیان به آنان افتاد، خود را اهل عمل و مذاکره - کنندگانی زبردست، و شاید مهمتر از این هر دو اهل برنامه و دارای ذهنیتی علمی نشان دادند. در حدود ۲۵۰ باری که دولت‌مردان، سیاست‌پیشگان، روزنامه‌نویسان و ادیبان و هنرمندان با گورباچف دیدار داشته‌اند، همگی بر این نکات اتفاق داشته‌اند، در ۱۲ باری که شولتز وزیر خارجه آمریکا با شوارز نادزه همتای روسی خود ملاقات کرده همین برداشت را به دست داده است. اتفاقی نیست که از سالخوردگان کرملین نیز تنها آندره‌یی گرومیکو، این بار در نقش رئیس-جمهوری در دوران پراسترویکا حضور دارد که او نیز برجسته‌ترین مذاکره‌گر سیاست خارجی شوروی در ۴۰ سال گذشته بوده است. در رده پایین‌تر کسانی چون دورتینین که سالها سفیر شوروی در آمریکا بود نیز فعالند. بدین گونه می‌توان گفت در دوران تجدیدساختمان شوروی، مذاکره و گشودن درها اساس و پایه سیاست‌گذاریهاست. گورباچف چه در روزگاری که در ملاقات با خانم تاچر میج او را در تحریف حقایق تاریخی مربوط به شروع جنگ می‌گیرد، چه زمانی که "دیا" سردبیر پرتیرازترین روزنامه اندونزی را زیر آوار محفوظات و اطلاعات خود قرار می‌دهد، چه در گفتگو با راجیو گاندی نخست‌وزیر جوان هند، و چه هنگام بحث با کارسیا مارکز مطرح‌ترین نویسنده آمریکای لاتین هم‌جا چهره مذاکره‌گری حاضر ذهن و پرتوان را از خود نشان می‌دهد.

مجارستان که هفته گذشته کادار در جلسه رهبران حزبی به بالا رفتن میزان فقر و بیشتر شدن عقب افتادگی کشور اعتراف می کند، و در همان حال تاکید دارد که به احزاب موازی

● پس از مرگ برژنف ، شکستهای اقتصادی و نا کارآمدی ها، بالا رفتن میزان نارضایتی مردم ، کمیته مرکزی حزب را به چاره اندیشی واداشت. گورباچف که مامور تهیه طرحی برای مقابله با بحران شده بود، با مرگ چرنینکو تنها کسی بود که می توانست پرسترویکا را اجرا کند .

اجازه فعالیت نخواهد داد، به مراتب دشوارتر از شوروی است. دیگر کشورهای بلوک شرق از جمله چکاسلواکی وضعیتی بهتر ندارند. گورباچف اصرار دارد تا به جهانیان بگوید



که علت بحرانها و فقر اروپای شرقی، سوسیالیسم نیست. پس چیست؟ اگر پاسخ، ضعف مدیریت و نبود علاقه مندی و شوق در مردم باشد، باید در انتظار نشانه هایی دال بر تغییر در این موارد بود. حقیقت این است که در بسیاری موارد، اساس روابط شوروی با کشورهای اقمار خود علت اصلی فقر و واپس ماندگی آن کشورها به حساب می آید. یا دست کم در چشم گروه کثیری از مردم لهستان، مجارستان، بلغارستان، چکاسلواکی و رومانی جز این نیست.

مهمترین فزازه های سیاست خارجی پرسترویکا را بعد از ارتباط با کشورهای اقمار شوروی، می توان در ارتباط شوروی با آمریکا، اروپا و نقاط بحرانی جهان دانست. در این هر سه زمینه گورباچف برنامه و اهداف از پیش تعیین شده ای دارد که مبتنی بر تجربیات سالهای گذشته، و برخورد علمی با مسائل و مشکلات، و واقعیت های جهان امروز است.

روابط با آمریکا، گرچه همچنان انگیزترین و پرسرصدترین - و به بیانی ویتربین سیاست خارجی پرسترویکا - است، اما بی شک آن نقطه ای نیست که تمامی حواس رهبران کرملین را به خود مشغول دارد. روابط دو ابرقدرت، در واقع چندان به کشمکش برسر قدرت آغشته است که انتظار دیگرگونی چندان در آن نمی رود. چنان که از دوران استالین تاکنون با وجود برخورد با ۹ ریاست جمهوری - به جز استثناهایی در ابتدا و در زمان روزولت - تغییر سمت و هدف نداده است. درحقیقت، اگر تجدیدنظری در اساس روابط آمریکا و شوروی به وجود آید، می توان گفت پرسترویکا به بقیه اهداف خود در زمینه سیاست خارجی دست یافته است. اما چنین نیست...

روزگاری نیکسون که یخ روابط آمریکا و شوروی را آب کرده و به مسکو رفته بود، با این جمله دوزان تازه را نوید داد " آمریکا و شوروی دو کشوری که هرگز در طول تاریخ با یکدیگر جنگیده اند، سهل است در دو جنگ جهانگیر در کنار یکدیگر بوده اند، دلیلی برای دشمنی باهم ندارند. " اینک گورباچف دوران جدید را چنین آغاز می کند " هنوز دانشجوی دانشگاه مسکو بودم که به تاریخ ایالات متحده علاقه مندی نشان می دادم... ایالات متحده قدرتی بزرگ است، قدرتی که با آن بایست همزیستی کنیم و روابطمان را شکل دهیم... در حصول تضمین صلح هیچ کاری بدون ایالات متحده نمی توانیم انجام دهیم، و بدون ما هم ایالات متحده موفق به هیچ کاری نخواهد شد. ما از یکدیگر منفک نخواهیم شد. "

کاربرد عملی سیاستی که با این مقدمه آغاز می شود. در ظاهر، سفرها و ملاقاتها و مصاحبه ها است، بازگشایی فصولی تازه در روابط عمومی و پخش برنامه های رادیویی - بطور خلاصه، پخش آگهی های کوکاکولا در مسکو، و سخنرانی گورباچف در آمریکا، پخش های مستقیم رادیویی، سفر هیات های علمی و گروه های هنری - و حتی نظامی - دو کشور، اما درحقیقت قلب آن در سرودی می گذرد که گورباچف از زمان به دست آوردن



قدرت به زمزمه کردن آن پرداخته است. درحقیقت، گرچه امریکائیان فهرست بلند بالائی از مسائل جهانی را به کنفرانس های



سران برده اند، اما پرسترویکا در یکجا کاملاً موفق است، و آن هم در عمومی اصلی کردن مسئله خلع سلاح، یا محدودیت تسلیحات اتمی است. مطابق برنامه عرضه شده توسط روسها در نخستین ملاقات گورباچف و ریگان، شوروی آماده اجرای یک طرح پانزده ساله است که در پایان آن - سال ۱۹۹۹ - جهان از شر تسلیحات اتمی خلاص خواهد شد. امریکائیان برای مقابله با طرحی چنین جذاب که به سرعت گروه های مستقل و بی طرف، روشنفکران تمامی جهان و اکثر مردم کره خاک را به خود جلب خواهد کرد، کار زیادی نمی توانستند انجام بدهند. آنها ابتدا چندان غافلگیر شدند که ناگزیر اعتراف کردند که بضاعت علمی هیات روس، و خود گورباچف درباره جزئیات تسلیحات اتمی از آنها بیشتر است، پس هر نوع اظهار نظر را به بررسی دانشمندان و کارشناسان، پیشنهاد آنها موکول کردند. سپس در کنفرانس دائمی ژنو، ناگزیر از وقت کشی و بهانه گیری شدند. امری که بر جهانیان مشهود افتاد. چنین بود که سیاست خالی کردن زرادخانه های اتمی - با چندین عقب نشینی تاکتیکی روسها از مواضع اولیه شان - به صورت پیروزی، و نخستین پیروزی جهانگیر پرسترویکا درآمد. دستگاه رهبری آمریکا که در ایجاد جو نگرانی و اضطراب و رعب و وحشت از خرس سرخ در افکار عمومی آمریکا درمانده بود، ناگزیر زیر فشار با توافقی محدود موافقت کرد. اما هم زمان با آن کوشش های خود را برای لغو پیمان سانت - ۲ آغاز کرد، و بر پافشاری خود بر پروژه جنگ ستارگان افزود. تا آخرین ملاقات رهبران آمریکا و شوروی در واشنگتن که گورباچف خود پیشنهاد کرد که کلیه موشک های شوروی و آمریکا مشمول طرح برچیدن کامل سلاح های استراتژیک تهاجمی



صحنه مقابله بلوکها و تمهید مقدمات متقابل جنگی باشد. " چرا که مردم اروپا از نخستین روزهای پس از پایان جنگ، حتی در دورانی که بی طرح مارشال امکان رشد سریع برایشان وجود نداشت، از این که قرار است بار جنگی دیگر را به دوش بکشند که ایجادکننده آن دیگران خواهند بود، در عذاب بودند. صعود سوسیالیستها و سوسیالدموکراتها - و در پاره‌ای موارد کمونیستها - در اروپا ناشی از همین دلخوری و نپذیرفتن سرنوشت حاصل از حضور در پیمان ناتو بود. پس بی‌پرده نیست که پراسترویکا طرح جامعی برای روابط با اروپا پیش کشیده، از تأیید نظریات سیاست پیشگان روشنفکر و آبرومندی هم چون برانت و پالمه ایاتی ندارد. و از گفتگو درباره طرح وحدت نی‌گریزد، و به عنوان یک اصل محکم فریاد می‌زند " کشور ما هرگز، تحت هر شرایطی با قوای نظامی علیه اروپا اقدامی نخواهد کرد. مگر آن که ما و متحدانمان توسط ناتو موردتهاجم قرار بگیریم. تکرار می‌کنم: هرگز!" چنین است که آمارگیری گالوب گورباچف را محبوب‌ترین چهره در اروپا معرفی می‌کند، و ریگان را در هفتمین رتبه پس از او. چنین است که در تظاهرات علیه گسترش سلاحهای اتمی، در یک زمان در سراسر اروپا، حدود ۱۳ میلیون تن به حرکت درمی‌آیند که این بیشترین جمعیت گردآمده در اروپای پس از جنگ است و احزاب متمایل به چپ دعوت کننده این تظاهراتند و رادیوسکو بخش‌کننده مستقیم و مدام اخبار آن. بی‌پرده نیست که وقتی در نظرسنجی‌ها مردمی را مجبور به انتخاب ریگان یا گورباچف کردند، ۷۴ درصد گورباچف را برگزیدند. این رای است که پراسترویکا می‌آورد.

سه سال و اندی در تاریخ سیاست جهانی، ارزشی هم چون لحظه‌ای دارد، اما در همین مدت کوتاه، لغت روسی پراسترویکا و مفهوم دنبال آن اینک ترکیبی آشنا برای مردم جهان است. و تا همین جا، نمره‌ای که پراسترویکا می‌گیرد، نمی‌تواند از یک پیروزی نسبی خبر ندهد. درحالی که سخن گفتن از پیروزی کامل نیز زود، و منوط به مجموعه‌ای از عوامل در اردوگاه سوسیالیسم، و شاید بتوان گفت در سراسر گیتی است.

شد از آن جهت در راس اهداف او قرار گرفت که چهار دهه پس از پیمان یالتا - آخرین و پردوام‌ترین پیمانهای این قرن - شرایط کلی نشان می‌دهد که ضرورتهای زمان امضای پیمان آتلانتیک شمالی یکی یکی از دست رفته است. به بیان ساده‌تر، اروپائی‌ها که باکراه و خیلی دیر - و با برکناری رهبرانی چون چرچیل به واقعیت ابرقدرتی امریکا گردن نهاده بودند - پذیرفتند که امریکا رهبری جهان سرمایه‌داری را به دست گیرد، در طول سالهای پس از جنگ، با بازسازی خود، و ترمیم ویرانیهای آخرین جنگ جهانی و به دست آوردن روحیه ازدست‌رفته‌شان، برای باقی ماندن زیر چتر امریکا فقط یک دلیل دارند و آن ترس از پنجه‌های اتمی شوروی است که پشت دیواری از موشکهای ویران‌کننده در کمین آنها نشسته بود.

گورباچف، به درستی دریافته بود که اگر ترس از شوروی را از اروپائیانی که در ۱۵ سال اخیر، در هر فرصت رهبران دست‌راستی متمایل به امریکا را از قدرت کنار انداخته‌اند، بگیرند، کمتر چیزی برای پیوستگی آنها به واشنگتن باقی می‌ماند. تبدیل اروپا به منطقه‌ای بی‌طرف بین امریکا و شوروی - اگرچه قدرتمند و مدعی صندلی سوم در مذاکرات ابرقدرتها - حداقل حسنی که خواهد داشت، بریدن پالهای امریکاست. چنین است که می‌توان گفت اروپا در صدر اولیتهای سیاست خارجی پراسترویکا قرار دارد.

گورباچف با این جملات به استقبال اروپا می‌رود: " لازم است که اروپا بار دیگر حامل عملکرد تاریخ خود شود، و به این ترتیب نقش خود را به طور کامل به عنوان عامل توازن و تثبیت امور بین‌المللی ایفا کند... " چرا که "هیچ منطقه‌ای نمی‌تواند جایگزین اروپا، با امکانات عظیمش و تجربیات قرائنش شود. نه در سیاست جهانی و نه در تکامل جهان". برای پیش بردن این هدف، هیچ برنامه‌ای جذاب‌تر از این نیست که: **"... نمی‌پذیریم که اروپا محکوم است که**



در پنج سال شوند که بر آنها توافق شده بود، و برای تسهیل کار از موضع قبلی خود دایر بر بحث درباره موشکهای اتمی بریتانیا و فرانسه هم دست برداشت و آمادگی شوروی را برای انتقال موشکهای با برد هزار کیلومتر به آنها اعلام داشت. تا بعد سرنوشت آنها معلوم شود. علاوه بر این طرفین توافق کردند که شوروی در بخش آسیائی خاک خود فقط ۱۰۰ موشک با کلاهک اتمی نگهدارد، در مقابل امریکا نیز ۱۰۰ موشک با کلاهک اتمی در خاک خود نگاه دارد.

این را بی‌تردید - چنان که آندره فونتن در موافق‌ترین مقاله خود با پراسترویکا در لوموند نوشت - باید پیروزی بزرگ گورباچف دانست چرا که در روزگاری به دست می‌آید که خشن‌ترین گروه جنگجوی امریکا بر سر کارند، و کارخانجات اسلحه‌سازی امریکا



هیچ‌گاه به اندازه این دوران در تصمیم‌گیریهای حکومتی نقش نداشته‌اند. و باید گفت که به دست آوردن این پیروزی جز با مدیریت دیپلماسی نیرومندی - که در دوران شوارد نادره شوروی از آن برخوردار است - به دست نمی‌آمد. این دیپلماسی با بهترین بهره‌گیرها از کنجگاوای جهانیان برای دریافت واقعیت تحولات شوروی همراه بوده است. اما در همین حال بر بستری آماده از وضعیت جهانی ناشی از بحرای سرمایه‌داری، آرمیده. نگاهی به نقشه جهان نشان می‌دهد که در مقابل ۵ امتیاز منفی که امریکا برای درگیر بودن در بحران‌های اسرائیل و اعراب، جنگ خلیج فارس، جنوب شرقی آسیا، نیکاراگوئه، پاناما - و به نوعی تمامی بحرانهای موجود جهانی - می‌گیرد، شوروی تنها در افغانستان و اندکی لهستان درگیر مسائلی است که غرب از آن به عنوان نکات تبلیغاتی می‌تواند بهره‌برداری کند. با خروج نیروهای شوروی از افغانستان سیاست خارجی پراسترویکا، امتیاز منفی خود را تبدیل به یک عامل تبلیغاتی (امتیاز مثبت) کرد، و با استفاده از این فضا توانست به مهمترین و اصلی‌ترین بخش از سیاست خارجی خود - اروپا - متوجه باشد.

اروپائی که گورباچف، اولین بار در آن‌جا، به عنوان رهبر آینده شوروی معرفی

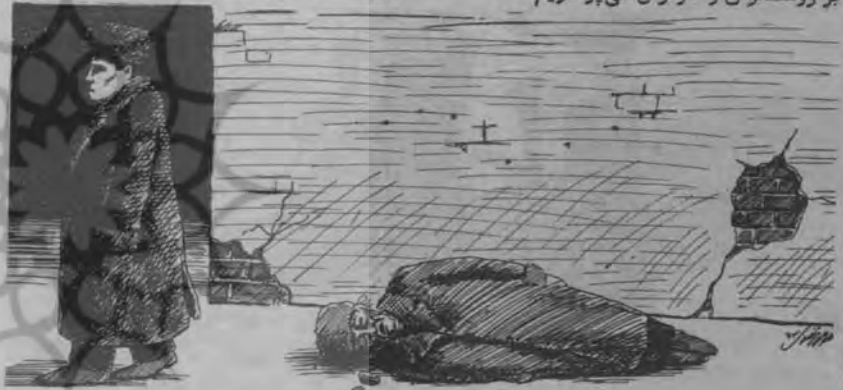
اثر اصلاحات بر کارگران و روشنفکران

اصلاحات دو هدف اساسی را دنبال می‌کند. بهبود عملکرد اقتصادی و بالا بردن روحیه مردم. با وجود این برخلاف ادعای دولت شوروی در چارچوب نظریه رسمی، مردم شوروی به هیچ وجه همگن نیستند و هرگونه تغییری به شیوه‌های مختلف بر منافع گروه‌های اجتماعی اثر خواهد گذاشت. با پذیرش خطری که از ساده‌سازی بیش از حد موضوع ناشی می‌شود، در اینجا به اثر اصلاحات بر روشنفکران و کارگران می‌پردازیم.

روشنفکران از بهبود عمومی در تمامی زمینه‌های مربوط به خدمات مصرفی استقبال خواهند کرد.

تأثیر مهم اصلاحات گورباچف، نزدیکتر کردن مقام‌های حزبی و دولتی با دیگر روشنفکران بوده است، که علاوه بر پیوندهای دوستی و خویشاوندی پسرینه‌های اجتماعی و آموزشی مشابهی با آنان دارند. به احتمال قوی برخی از اصلاحات اخیر را می‌توان به این معنی تعبیر کرد که اقدامی به منظور پایان دادن به تحریک روشنفکران بر ضد طبقه کارگر، و جلب حمایت روشنفکران بوده است. این اقدام‌ها گامی دیگر برای ایجاد انسجام بلند مدت روشنفکران به عنوان طبقه حاکمه محسوب می‌شود، یعنی طبقه‌ای که جناح‌های گوناگون آن برای به دست گرفتن قدرت دولتی با یکدیگر به رقابت برخوانند خاست.

اینکه آیا این روند در بلندمدت به طور کامل تحقق خواهد پذیرفت، مسأله‌ای دیگر است، زیرا، سایر جنبه‌های اصلاحات



ممکن است از جهاتی دیگر فشار وارد آورند. در اینجا، سؤال اصلی این است که تأثیر اصلاحات اقتصادی چه خواهد بود؟ نتیجه احتمالی خودگردانی واحدهای تولیدی، دامن زدن به رقابت میان آنهاست. واحدهایی که درگیر امور اداری اقتصاد هستند، مجبور خواهند بود به نحو روزافزونی مطابق با

در اتحاد شوروی، این اصطلاح در مورد کسانی به کار می‌رود که دارای تحصیلات عالی‌اند، و یا در شغلی هستند که نیاز به تحصیلات عالی دارد. روشنفکران، به مثابه یک گروه، بیش از دیگران از اصلاحات بهره‌مند شده‌اند. زمان درازی است که روشنفکران خواستار آزادی بیان بیشترند، و بسیاری از ناراضیان از بخش‌های خرده‌گیرتر این گروه برخاسته‌اند. بنابراین، دعوت به صراحت لهجه، انعطاف در میوزی (سانسور)، و آزادی ناراضیانی همچون آندره‌ی ساخاروف توجه بسیاری را برانگیخته‌است. همچنین، اصلاحات اخیر در نظام آموزشی که با افزایش حقوق معلمان همراه بوده با اقبال بخش مهمی از روشنفکران روبه‌رو شده است. احتمال می‌رود گروه‌های حرفه‌ای گوناگون از جمله معلمان و پزشکان از قانون جدیدی که به آنان اجازه می‌دهد تا در اوقات فراغت به کارهای خصوصی همچون آموزش و معاینه پزشکی بپردازند، پشتیبانی کنند. بی‌تردید

واحدهای تولیدی بازار کار کنند. از این رو، احتمال می‌رود نابرابری‌ها رو به افزایش گذارد. واحدهای امروزی با مدیریت کارآمد و کارگران با روحیه خود، در برنده شدن مناقصه‌ها و اخذ وام از بانک‌های دولتی موفق‌تر هستند. در مقابل، واحدهایی که تجهیزات کهنه و سازمان کار ضعیفی دارند، یا عرضه قطعات و مواد خام به آن‌ها ناچیز است، به طور فزاینده‌ای در برنده شدن مناقصه و اخذ وام‌ها با شکست مواجه می‌شوند. هرگاه چنین نابرابری‌های کلی امکان رشد یابند، آن بخش‌هایی از روشنفکران که دست‌اندرکار تولیدند، ممکن است در طرز تلقی‌شان نسبت به اصلاحات شکاف به وجود آید. دیگر بخش‌های روشنفکری که دستی در تولیدی ندارند، ممکن است به دلیل محروم بودن از فرصت رقابت در اقتصاد رو به رشد بازار، خود را در وضع نامساعدی احساس کنند. بسیاری از مقام‌های دولتی و کارگران ورزیده، احتمالاً در این مقوله می‌گنجند. اگر اثر این اصلاحات دامن زدن به چنین نابرابری‌هایی باشد، مخالفت رو به افزایش این بخش‌های روشنفکری ممکن است بازسازی را به توقف کشاند.

ب- طبقه کارگر

الته در واقعیت، چنین تحولاتی در چارچوب تغییر وضعیت کارگران صورت می‌پذیرد. همان‌طور که پیشتر گفته شد، کوشش به منظور تضمین بیشتر کنترل کیفیت موجب ناخشنودی برخی از کارگران شده است. کارگران کارخانه‌هایی که کارآئی چندانی ندارند، دست یافتن به کیفیت مطلوب را مشکل می‌یابند، و مطرح شدن واحدهای تولیدی خودگردان و گروه‌های کار در چنین شرایطی، احتمالاً وضع را بدتر خواهد کرد. خود کارگران هم مانند مدیران، مسئولیت رسیدن به هدف‌های معین شده را برعهده دارند، و اگر در این راه به توفیقی دست

کتاب پراسترویکا

کتاب پراسترویکا یا دومین انقلاب روسیه اثر گورباچف به ترجمه عبدالرحمان صدریه نخستین بار در بهمن‌ماه سال پیش در ۲۰۰۰ نسخه از طرف نشر آبی منتشر شد و چاپ دوم آن با فاصله چندروز در ۵۰۰۰ نسخه انتشار یافت. شنیده شده است که چاپ سوم آن نیز در آینده نزدیک منتشر خواهد شد.

همچنین بنا بر گزارشها این کتاب در

آلمان غربی جایزه کتاب سیاسی سال را به خود اختصاص داده و این جایزه به سفیر شوروی در بن نماینده گورباچف داده شده است.

گورباچف می‌گوید این کتاب را برای آن نوشته است که می‌خواسته مستقیم با مردم اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر سخن بگوید.

درباره ترجمه کتاب در اینجا جای سخن گفتن نیست و باید به تدقیق در آن پرداخت اما همینقدر می‌توان گفت که با شتابزدگی‌ها و ناچار خطاهایی همراه است.

دلم برای خلیل ملکی می سوزد

سالهای سال آوارگی کشیدند. عدهای عاقلتر در محاکمات استالینی یا وقتی حمله ارتش سرخ را به چکسلواکی شنیدند، شکستند. عدهای در ماجرای مجارستان برای ایمرناکی گریستند و از خود گریختند. بازماندهها نیز وقتی سرنوشت دوبچک را دیدند، گویی کسی نماند تا با سولزستین همدلی کند، اما مگر می شد ساخارف را ندید.

در سطر سطر کتاب گورباچف گویی خلیل ملکی در برابر من ایستاده بود. دلم برای او سوخت. دلم برای آل احمد و همه آنها که از ما و به ناحق ناسزا شنیدند. دنیا از تروتسکی تا ساخارف - رنگین کمانی از صاحبان اندیشه را می شناسد، اما از ما گمنامان و گریه های نیمه شبی مان خبر ندارد. دنیای غرب ناراضیان روس را مجال و فرصت می دهد و بزرگ می کند، و از هزاران هزار امید بسته و امید گسسته در سراسر جهان نشان نمی دهد که شیفته والایی



اندیشه های بودند که به سراپی رسید یا نرسید. اینک آنچه را خلیل ملکی، و دیگران می گفتند حالا کسی از داخل سیستم منتهی به دالان های KGB (و نه GPO) می گوید و از دوست و دشمن ستایش می شوند. و این همان چیزی است که هزاران بار در اردوهای سیبری و تبعیدگاه های دور و نزدیک و کمپ های روان - درمانی گفته شد. این اعاده حیثیتی است برای هزاران روشنفکر از هر نژاد و تبار در پایان مطالعه هر فصل از کتاب گورباچف از خود پرسیدم: ما زود می گفتیم؟ بد می گفتیم؟ ما فرزند زمانه ای که در آن می زیستیم نبودیم؟ ما از راهروهای تنگ اعتماد ایدئولوژیک عبور نکرده بودیم؟ چه بود، راستی چه بود حکایت ما، و نسل ما. روزگاری شرح این درد را باید نوشت. دردی که بر جان هزاران هزار تنی بود که اینک در خاک خفته اند. هزاران هزاری که اینک آردها را بیخته، گرد سپیدی از آسیای گردان بر سرشان ریخته، پس الک خود را آویخته اند.

این نامه ایست فشرده شده به قلم کسی که حاضر نشد نامش افشا شود، امضا کرده است "یک نسل" و برداشت عاطفی و از سر سوزی است از یکی از اعضای نسلی که پیر می شود.

وقتی پراسترویکا را می خواندم، در هر صفحه آن زندگی نسلی که اینک چون من پنجاه و چندساله می شود از برابرم می گذشت. بگذارید بگویم که هیچ فیلمی تا این اندازه مرا به گذشته ها نبرده، هیچ داستانی این همه نقطه های درام را در وجودم نپرورانده، هیچ قطعه ای از موسیقی این چنین از خود به درم نبرده، و هیچ تابلو نقاشی و هیچ شعری تا بدین گونه بر من اثر نگذاشته است. نه چون این بهترین کتابی است که خوانده ام. و نه چون نویسنده آن به قول نیکسون اولین رهبری خواهد بود که در سال ۲۰۰۰ هم حضور خواهد داشت، و مورد قدرتمند اکر نه

قدرتمندترین، یکی از دو ابرقدرت جهان است. بل او آن جهت که در سطر سطر این کتاب دلم می سوخت. دلم برای نسل خودم، و نسل پیش از ما.

کمی به عقب بروم. ما نسلی هستیم که زندگی، اجتماع، سیاست، کتاب، مطالعه و جرات کنم تا بگویم - تفکر را از انقلاب اکتبر آموخته است. تا سالها پدر، مادر، دوست، مراد و رهنمای ما یا لنین بود، یا مارکس و انگلس، و استالین تبلور اندیشه های آنان. نسل ما شور و شوق و ضدیت با سلطه جوئی و امپریالیسم، جانبداری از محرومان و ستمبران را در این آرمان می جست. دوستان و دشمنان خود را از میان افراد دور یا نزدیک به آن نامهای "مقدس" انتخاب می کرد... ما نسلی هستیم که به فواصل، در جوانی و میان سالگی، در اوج خلاقیت شکست، گروهی از ما را کافتارادزه گرفت. جمعی را همکاری با قوام - السلطنه، بعضی را نهضت ملی کردن نفت و سی تیر، بسیاری در ۲۸ مرداد بریدند، جمعی

نیابند، به احتمال می بایست به درآمد کمتر و کار بیشتر تن در دهند.

بیکاری یکی دیگر از نتایج احتمالی اصلاحات خواهد بود. اصلاحات تجربه شده در صنایع شیمیائی و صنایع دیگر نشان داده است که منافع مدیران ایجاب می کند، به منظور بالا بردن بازده تولید، برخی از کارگران کار خود را از دست بدهند. طبق بحثی که در پی می آید، حمایت آشکاری از گسترش این طرح به عمل آمده، اما تاکنون دیدگاههای محتاطانه تر مسلط بوده است. به ظاهر در صنایع شیمیائی کارگران اضافی به خوبی جای جا شده اند و مخالفت آشکاری از جانب آنان در این زمینه مشاهده نشده است. به هر حال، اگر قرار باشد اصلاحات تمامی کشور را دربر گیرد، به سادگی نباید بتوان نتایج حاصل از بیکار کردن کارگران را سر و سامان بخشید. در جامعه ای که طبقه کارگر با این اعتقاد پرورده شده که حزب حاکم نماینده منافع اوست، و در جایی که همه مردم طبق قانون حق کار کردن دارند، اجرای طرح هایی که منجر به بیکاری گسترده شود، می تواند انفجاری سیاسی به بار آورد. البته، اگر دولت گورباچف بتواند اکثریت کارگران را به کار و پاداش بیشتر مطمئن سازد، ممکن است بتواند مخالفت آنان را خنثی سازد. به هر حال، دولت گورباچف برای انجام این مهم با خطر بزرگی روبرو خواهد بود، و به احتمال، همین مساله است که هرگونه تصمیم گیری برای گسترش اصلاحات را به تعویق می اندازد.

همین ریسک سیاسی در زمینه تصمیم گیری به منظور کاهش میزان سوپسید مواد غذایی، مسکن و خدمات هم وجود دارد. مشاوران بانفوذی مانند آقابیکیان که معتقدند در حال حاضر ۱۲ درصد از بودجه ملی را این گونه هزینه ها به خود اختصاص داده است، از چنین اقدامی (حذف سوپسیدها) حمایت می کنند. به نظر می رسد استدلال آقابیکیان به این گونه است که اگر اصلاحات اقتصادی روح تازه ای در تولید بدمد و باعث افزایش درآمدها بشود، امکان کاستن از سوپسیدها فراهم می آید و قیمت ها می توانند به حال خود رها شوند تا افزایش یابند. به این ترتیب، میزان بیشتری از بودجه دولتی را می توان برای سرمایه گذاری تدارک دید. افزون بر این، میزان ریسک برای ثبات سیاسی هنگامی آشکار می شود که تجربه لهستان را به یاد آوریم. به خاطر افزایش قیمت گوشت جرقه راهپیمایی ها زده شد و از درون آن، سرانجام جنبش همبستگی در لهستان شکل گرفت.

پسزمینه پراسترویکا



که در درون حزب کمونیست پدید آمده بود، خواستار دگرگونیهای دمکراتیک در امور اجتماعی - اقتصادی و سیاست داخلی شوند. خروشچف طرحی آماده کرد که طبق آن در هر کنگره حزب یک سوم اعضای کمیته مرکزی دیگر انتخاب نشوند. بدین ترتیب پس از سه کنگره غیر از دبیرکل کسی از اعضای کمیته مرکزی باقی نمی ماند. اعضای کمیته مرکزی که به این ترتیب خود را در مخاطره می دیدند علیه خروشچف برخاستند.

شکست در زمینه های دیگر از جمله کشاورزی هم، زمینه های سقوط او را فراهم آورده بود. پس از خروشچف با فاصله چند ساله ای، برژنف در رأس قدرت قرار گرفت و نرمنشهای موجود در درون حاکمیت شوروی بار دیگر به تدریج راه خشونت پیمود. اما با این خشونتها اعتراض روشنفکران از میان نرفت، بلکه این اعتراضها نیز قوت و وسعت یافت، چنان که در تمام کشورهای بلوک شرق فریادهای اعتراض شنیده شد. بهار پراگ از رویدادهای همین دوره است که در سال ۱۹۶۸ با لشکرکشی و سرکوب نظامی سوسیالیستهای خواستار چهره انسانی همراه شد.

دوران پس از برژنف را باید دوره آشفتنگی های کوتاه مدت خواند که در آن آندرمیف و چرنینکو مدت دو سال زمام امور را در دست داشتند. در این دو سال خواستهای مردم برای پاره ای از تغییرات همچنان قوت داشت و هیات حاکمه شوروی چاره ای جز بعضی دگرگونیها نمی دید. از زمان آندرمیف گروهی به سرکردگی گورباچف مأمور تهیه طرحی شدند که می بایست به تصویب کمیته مرکزی می رسید. پس از مرگ چرنینکو، کمیته مرکزی برای مقابله با بحرانی که قبلاً به رسمیت شناخته شده بود، کسی را بهتر از گورباچف نداشت تا سکان مملکت را به او بسپارد. گورباچف در کتاب "پراسترویکا" اعلام برنامه نوسازی را "اجتناب ناپذیر" می خواند. لحن او در بیان این زمینهها بسیار صریح است:

"... اما در کشور ما مصرف کننده به طور کامل به رحم و شفقت تولیدکننده وابسته بود و می بایست بدانچه تولیدکننده تمایل به عرضه آن می داشت بسازد." گورباچف

انقلاب اشاره داشت و نه سوسیالیستی بودن آن اما به تدریج که دولت تزاری براثت تاریخی خود را از دست داد، لنین به انقلاب سوسیالیستی گرایش یافت. او در زمان بازگشت از سفر، پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در ایستگاه راه آهن فنلاند آوریل (۱۹۱۷) را مطرح و در آنها به صراحت اعلام کرد زنده باد انقلاب سوسیالیستی. این شعار لنین اختلافاتی در حزب سوسیال دمکرات پدید آورد. بعضی معتقد بودند که این انقلاب بورژوازی است و احزاب سوسیالیستی باید در آن طریق گام نهند اما برخی دیگر عقیده داشتند که باید انقلاب را گسترش داد و به صورت سوسیالیستی درآورد. در موارد دیگر هم توافق کافی وجود نداشت گروهی خواستار آن بودند که به انقلاب صورتی جهانی دهند و برخی دیگر به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور تکیه داشتند.

پس از پیروزی و در سالهای نخست حکومت بلشویکیا جامعه شوروی دچار ناپساامانیهای بسیار شد که سبب کاهش تولیدات در کشور گردید. صنایع موجود در آن کشور با مصادره و دولتی کردن ویران شد. کشور فقیر و گرفتار جنگهای داخلی باقی ماند. لنین در سالهای آخر حکومت طرح نپ را به اجرا گذاشت تا از ضایعات بیشتر جلوگیری کند. پس از او اما در شوروی دستگاه حاکمهای به روی کار آمد که راههای خشونت آمیزی در پیش گرفت. در زمان لنین، عده ای از نمایندگان طبقه کارگر به او اعتراض کرده بودند که دیکتاتوری حزب را جایگزین دیکتاتوری پرولتاریا کرده است (کنگره دهم). با آمدن استالین دیکتاتوری فردی نیز به حزب تحمیل شد. در این حال رشد اقتصادی جامعه شوروی با وجود منابع سرشار پاشخکوی نیازهای جامعه نبود. رشد تولیدات صنعتی و کشاورزی نسبت به دیگر کشورهای اروپایی با کندی انجام می گرفت. این عقب ماندنهای



سبب اعتراض روشنفکران چه در درون حزب و چه در بیرون آن می شد. جنگ دوم جهانی و حمله آلمان هیتلری به شوروی بر مشکلات جامعه افزود. پس از مرگ استالین گروهی از روشنفکران درصدد برآمدند در فضای ملامتتری

چه عواملی سبب شد تا پراسترویکا به جریان افتد؟ چه نیازهایی موجب پیدائی و طرح پراسترویکا شد؟ گورباچف برای پاسخ گفتن به این سؤال به نیمه دوم دهه هفتاد بازمی گردد: "نبروی" محرکه و پویائی در کشور دایم کاهش می یافت. عدم توفیق های اقتصادی مدام افزوده می شد. مشکلات انباشته می شد و بر مشکل می افزود... نوعی مکانیسم ترمز کننده تکامل اقتصادی و اجتماعی را فلج کرده بود و این همه در زمانی که انقلاب علمی - فنی برای پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی نویدی تازه همراه داشت، رویدادی نادر بود."

اما به نظر می رسد که برای پی بردن به ریشه های درد باید چند دهه به عقب بازگردیم. مناسباتی که در درون جامعه روسیه تزاری در آستانه انقلاب روسیه وجود داشت، مناسباتی آشفته بود که در آن هم عنصر فتودالی وجود داشت و هم عنصر سرمایه داری. بعد از سال ۱۸۶۱ با لغو اصول سرواژ، نظام فتودالی در روسیه از میان نرفته بود. درست است که بورژوازی رشد قابل ملاحظه ای کرده بود ولی مناسبات فتودالی تا حدی محفوظ مانده بود. به همین دلیل در آستانه انقلاب روسیه دو جریان وجود داشت. یکی احزاب بورژوازی و دیگر احزاب چپ. از جمله مسائل آن روزگار یکی هم چگونگی انقلاب روسیه بود. بدین معنی که آیا این انقلاب بورژوا دمکراتیک خواهد بود یا سوسیالیستی. در درون حزب سوسیال دمکرات روسیه عده بسیاری معتقد

بودند که هنوز زمینه برای انقلاب سوسیالیستی آماده نیست اما بلشویکیا به رهبری لنین انقلاب سوسیالیستی را مطرح ساختند. لنین در آغاز در کتاب دوئاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک به دمکراتیک بودن

نظریکی از ناراضیان شوروی

برای ارائه نمونه‌ای از نظر ناراضیان شوروی سخنرانی آرگادی شفچنکو در یک کنفرانس اروپائی برگزیده شده است. مترجم این مطلب - فتح‌الله دیده‌بان - است که متن را از زبان روسی برگردانده و در اختیار آدینه قرار داده است.

من با علاقه زیادی به سخنرانیهای شرکت‌کنندگان در جلسه امروزی (سی و نهمین کنفرانس مجله "پاسو" در تاریخ ۱۱/۱/۱۹۸۷ در نیویورک م. م.) بخصوص پروفیسور آوتور خانوف - که تالیفات او درباره دستگاه حزبی را موقعی که خودم هم یکی از "نامتکلاتور"های شوروی بودم، خوانده بودم - گوش دادم. البته من با بسیاری از مطالبی که در اینجا گفته شد موافقم. شکی نیست که موجودیت سیستم شوروی و انحصار قدرت در آپارات حزب هنوز هم حفظ شده است. این حزب است که مرز مجاز فضای باز را تعیین می‌کند. ولی در عین حال، من در اینجا می‌خواهم به عنوان وکیل مدافع به اصطلاح شیطان مسائلی را مطرح کنم که فکر می‌کنم طرح آنها در رابطه با آنچه در حال حاضر در شوروی می‌گذرد، حتماً لازم است.

پروفیسور آوتور خانوف مطالب قابل توجهی از آثار لنین و چریکوف را به عنوان نمونه ذکر کرد. ولی من هم به عنوان نماینده سابق نخبگان سیاسی شوروی می‌خواهم در باره مطالب مزبور تذکری بدهم و آن این است که اگر رهبران کنونی شوروی به لنین و استالین و مارکس عقیده‌ای داشتند در آن صورت آوتور خانوف کاغذاً "محقق بود، ولی اصل مطلب در این است که آنها به آنان اعتمادی ندارند.

مدتهاست که در صفوف نسل جدید نخبگان شوروی نظریه تازه‌ای درباره واقعیت‌های شوروی در راه پیشرفت کشور آشکار شده است که در واقع از نظریات لنین و مارکس و حتی می‌توان گفت از خود سوسیالیسم هم متمایز است. بیایید روراست بگوییم که در اتحاد شوروی هیچ‌وقت سوسیالیسم به وجود نیامده بود - من امکان بحث درباره کلیه مسائلی را که امروز در اینجا مطرح شده است ندارم، فقط اجازه بدهید چند تذکر بدهم. اولاً - گورباچف چه کسی است؟ آوتور خانوف با فصاحت بیان طبیعی خود گوشزد کرد که گورباچف در وجود خود شخصیت لنین و استالین را متجلی می‌کند. ما حالا فکر کنیم که این گفته درست است. در این صورت

عدم کارآئی تولید و ناراضی عمومی را به نحو آشکاری مورد بحث قرار می‌دهد: "با دقتی شگفتی برانگیز راکت‌های ما به ستاره دنباله‌دار هالی یا به سیاره زهره می‌رسند، اما درکنار این پیروزی علمی و تکنولوژی، وقتی قرار است این دانسته‌ها و دستاوردها را برای نیازهای اقتصادی مورد استفاده قرار دهیم ناکارآمدی آزردهنده‌ای را نمایان می‌سازیم. بسیاری از وسایل خانه‌داری تولید شوروی دارای کیفیتی بس فقیرانه هستند."

گورباچف در تمام زمینه‌های اقتصادی، کشاورزی، ایدئولوژیکی، اخلاقی، و... وضعیت جامعه شوروی را با لحن شجاعانه‌ای برمی‌رسد. او می‌نویسد که غنی بودن شوروی از لحاظ مواد خام نیروی کار را فاسد کرده و به عقیده گروهی به تباهی سوق داد. یکنواخت سازی دستمزدها و عدم تطبیق معیار کار و معیار مصرف منجر به نسخ اصول عدالت اجتماعی شد. اقتصاد مدام بیشتر گرفتار گشت. فروش مقادیر زیاد نفت و سایر مواد سوختی و سایر مواد انرژی‌زا در بازارهای بین‌المللی کمکی نکرد. این سکون اقتصادی در سایر مظاهر زندگی جامعه تاثیر گذاشت: "گرایشهای منفی فضای اجتماعی را نامطلوب ساخت" و کار به همینجا ختم نشد: آهسته آهسته ارزشهای ایدئولوژی و اخلاقی ملت خدشه‌دار شد. تمامی مکانیسم کنترل کیفیت از کار بازماند و بهبود سطح زندگی متوقف گردید. در زمینه‌های دیگر تفاوت بین بیان و عمل در افکار عمومی وضع عدم اعتماد را در پی داشت: هرآنچه در پشت تریبونها بیان می‌شد، و در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شد، مشکوک به نظر می‌رسید. سقوط اخلاق عمومی نمایان گشت... الکلیسم و مصرف مواد مخدر و اعمال جنایتکارانه افزایش یافت. در سطح اداری یک سلسله قانون شکنی بروز کرد. نادیده انگاشتن‌ها و فساد اداری، تعظیم کردن‌ها و مجیزخوانیها گسترش یافت.

گورباچف پس از شرح تمامی ماجراها، وقتی فکر می‌کند که جدی بودن وضع را به تفصیل نمایان کرده است می‌نویسد: "حزب نیرو و جسارت آن را یافت که اوضاع را آنچنان که هست قضاوت کند و درک کند که تحولی بنیانی و تغییر اساسی اجتناب‌ناپذیر است. برخورد بدون پیشداوری و شرافتمندانه ما را به تنها نتیجه‌گیری ممکن رسانید: کشور ما در بحرانی گرفتار آمده بود. این نتیجه گیری در آوریل ۱۹۸۵ در اجلاس کمیته مرکزی اعلام شد. اجلاس‌های که استراتژی تازه پراسترویکا را مشخص ساخت و اصول اساسی آن را تدوین کرد."

* نقل قولها از کتاب گورباچف است.

پروفیسور "شتروماس" که معتقد است که گورباچف نمی‌تواند انقلابی در روسیه انجام دهد، اشتباه می‌کند. نتیجه‌گیری می‌بایست کاملاً برعکس بوده باشد و آن این است که درست همان آدمی است که می‌تواند دست به انقلاب بزند.

ثانیا - درباره گزیده سخنان. البته این گزیده‌ها جالب توجه بودند، ولی بیانات دیگری از رهبران شوروی وجود دارد که تقریباً به طور کامل روی بسیاری از مطالبی که کلاسیک‌های مارکسیسم و لنینیسم در گذشته به زبان آورده‌اند قلم بطلان می‌کشد. موضوع اظهارات اخیر به اینجا منتج می‌شود که نه مارکس و نه لنین نمی‌توانستند آنچه را که اکنون می‌گذرد پیشبینی کنند، و نمی‌توانستند راهی را نشان بدهند که در موقعیت کنونی چه باید کرد. این خیلی مهم است و به معنی عقب‌نشینی از گذشته است. اگر ما به تصورات قدیمی درباره اینکه سیستمی که به وسیله استالین ایجاد شده است هیچ‌وقت تغییر پیدا



نخواهد کرد و نمی‌تواند در مسیر تغییرات قرار بگیرد موافق باشیم، در مورد آنچه در اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد عمیقاً گمراه خواهیم بود. این بزرگترین اشتباه است. اگر ما فقط به مفاهیمی پایبند بشویم که به گذشته متکی بوده و به آزمایش تاریخ گذشته دلبستگی داشته باشیم و به واقعیت‌های کنونی و به آینده توجهی نداشته باشیم، تجزیه و تحلیل ما بی‌ارزش خواهد بود. بلی آنهایی که پروفیسور "شتروماس" گفته‌هایشان را قرائت کرد، حق دارند بگویند که در اتحاد شوروی کسان زیادی هستند که هیچ‌توع پرسترویکایی را نمی‌توانند بپذیرند. ضمناً باید بگوییم که ایشان نه تنها در بین

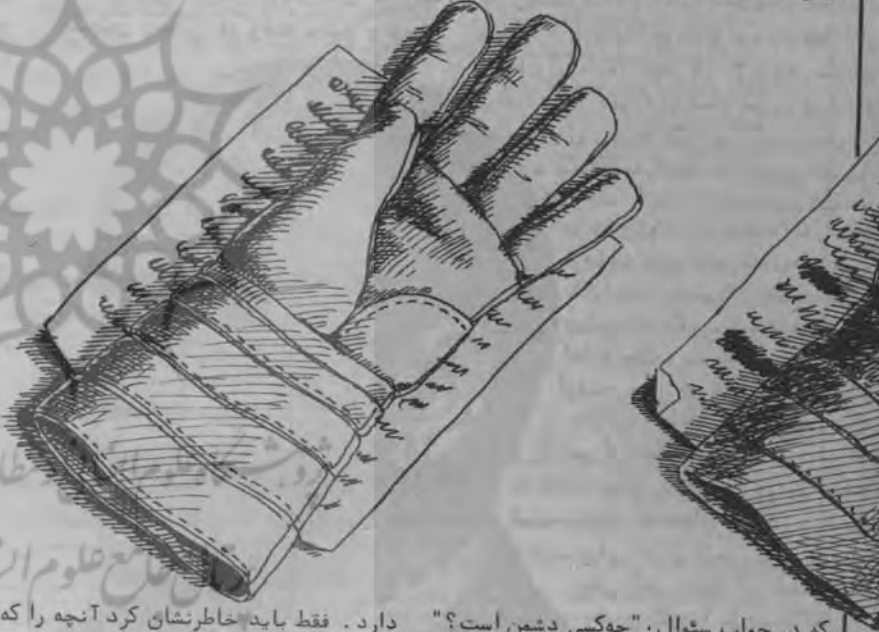
نخبگان، بلکه بین مردم هم هستند. ضمناً گور. مرحله نهایی نیست، مرحله دیگری هم هست و آنها ممکن است در آن دنیا اصلاح بشوند. ولی این بدان معنی نیست که روسیه، حالا، در آستانه تغییرات بزرگ و حوادث عظیمی که نه تنها می‌توانند چهره اتحاد شوروی را عوض کنند، بلکه وضع دنیا را نیز تغییر بدهند، قرار نگرفته است. تصور اینکه رژیم فقط در فکر ادامه حیات خود بوده و اینکه تلاش دولتمردان فقط متوجه برگشت به تمرکز است و در حال حاضر هدف پرسترویکا و هرآنچه که در اتحاد شوروی روی می‌دهد مدرنیزه کردن اقتصاد ملی و احیای سیستم شوروی است، تصور کاملاً نادرستی است. بلی، البته، کسانی که اکنون در اتحاد شوروی به قدرت رسیده‌اند کمونیست هستند و مخالف دموکراسی به مفهومی که در ایالات متحده و غرب پذیرفته شده است. آنها این امر را پنهان نمی‌کنند و بیشتر از آن، همه-بررسی افکار عمومی در شوروی نشان می‌دهد

می‌خواهند راهی برای خروج از این بن‌بست بیایند. من باور ندارم که آنها میل دارند خیلی ساده به وصله‌پینه کردن و جرح و تعدیل‌های حزبی سیستم کهنه را به سیستم جدید پیوند بزنند. آنها خودشان هم می‌دانند که این امر نه ممکن است نه واقع-بینانه. انقلاب فنی-علمی که در دنیا روی داده نشان داده‌است که اقتصاد مدل استالینی قادر به درک تکنیک جدید نیست و اینکه اتحاد شوروی بعد از یک یا دو دهه به کشور عقب‌مانده درجه‌سومی تبدیل خواهد شد. حتی نخواهد توانست قدرت نظامی خود را نیز حفظ کند. اگر رهبری شوروی از این امر آگاه باشد آیا می‌توان گفت که آنها در آنجا در جایی به وصله‌پینه پرداخته‌اند ولی در اصل نمی‌خواهند چیزی را تغییر بدهند. آخر آدم‌های عاقلی به قدرت رسیده‌اند که تحصیلات بیشتری دارند و موقعیت را درست‌تر و واقع-بینانه‌تر ارزیابی می‌کنند و عدم تمرکزی که پروفسور "شتروماس" آن را نمی‌بیند، جریان

بدانیم که تمام اینها سود شخصی عاید ملت می‌کنند: عینیت، نصف عینیت حتی ربع عینیت هم بهتر از استالینسیم است. حتی قدم‌های کوچکی که در راه بهبود شرایط مادی زندگی مردم برداشته می‌شود، به منزله اولویت‌هایی در اقتصاد شوروی به حساب می‌آید که بیش از حد لزوم ارزیابی می‌شوند. در حال حاضر به چند چیز بیش از همه چیز توجه می‌شود - تامین مواد غذایی و هر اقدامی که به آن بستگی دارد: یعنی ترابری، نگاهداری و پخش فراورده‌ها، آنها صنایع نظامی را در راه این هدف به خدمت گرفته‌اند و چه بدی دارد که هیولای جنگی ارتش شوروی به تولید یخچال برای حفظ فراورده‌ها بپردازند. در این امر چه عیبی وجود دارد و به کجای قبابی سیستم برمی‌خورد. من فکر می‌کنم که هیچ‌کس مرا به علاقه‌مندی به کمونیسم متهم نمی‌کند. موضع من مشخص است. من هیچ‌وقت متأسف نشده‌ام که راه دیگری برگزیده‌ام. آنهايي که در شوروی مانده‌اند، همکاران قدیم من هستند، ما از هم جدا شده‌ایم، ولی بین آنهايي که با من بودند و در آنجا مانده‌اند بسیاری هستند که مثل من فکر می‌کنند.

بلی، فضای باز هنوز به جلسات هیات رئیسه کمیته مرکزی و پولیت‌بورو نرسیده است و مشکل است که ما داوری کنیم که لیگاجف ویا یلتسین در آنجا چه عقایدی ابراز می‌دارند. (حالا پس از آنکه یلتسین از مقام خود برکنار شده است، معلوم شد که او به شدت با کندی پیشرفت پرسترویکا مخالفت می‌ورزید و در این مورد از گورباچف آتشی‌تر بوده است. ن. . ولی باز هم من کاری با این امر ندارم، منظور من این است که گورباچف تنها نیست و او در پولیت‌بورو در اکثریت است و منافع گروه متنغذی را چه در دستگاه حزب و چه در دستگاه دولت و چه در محافل آکادمیک و در ملت منعکس می‌کند. بنابراین طرح این سؤال به این شکل که: "آیا او به تنهایی می‌تواند کاری از پیش ببرد؟ درست نیست. او تنها نیست.

طبیعت دیکتاتوری تک‌حزبی تغییر پیدا نکرده است و بعید است که گورباچف با همه تمایل بتواند در عرض پنج حتی ده سال آن را تغییر بدهد. ولی تغییرات راه خود را طی می‌کند و به سوی بهبود وضع ملت پیش می‌رود. حوادث به طور نامرئی اتفاق می‌افتد و در ماهیت درست نیست که با منطق گذشته آنها را تجزیه و تحلیل بکنیم و به این حقیقت توجه نداشته باشیم که اکنون آدم‌های جدیدی در شرایط کاملاً جدید به قدرت رسیده‌اند.



دارد. فقط باید خاطر نشان کرد آنچه را که در اتحاد شوروی روی می‌دهد نمی‌توان به عنوان یک امر محتوم تلقی کرد. ما فقط آغاز، درست ابتدای ماجرا را می‌بینیم. هیچ طرح درازمدتی برای اصلاحات وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. من با پروفسور "شتروماس" در یک امر همعقیده هستم و آن اینکه وضعی که در اتحاد شوروی پیش آمده شاید آغاز پایان کار بوده باشد، یعنی پایان تمام آن چیزهایی که حزب کمونیست را به بن‌بست کشانده است. این است آنچه که واقعا "ممکن است اتفاق بیفتد. من فکر می‌کنم که رهبری کنونی شوروی به خوبی از این امر آگاه است، ولی ما هم باید

که در جواب سؤال: "چه کسی دشمن است؟" ۵۱٪ مردم جواب داده‌اند: "ایالات متحده آمریکا". آمریکا، بلی، البته آن ایدئولوژی و سیاستی که رهبری کنونی شوروی اجرا می‌کند، آن ایدئولوژی و سیاستی نیست که مورد نظر شوروی‌شناسان است که مغزشان درست به کار نیفتاده و مدام درباره وسایل مختلف تقریبا و نزدیکیها و راه‌های مخصوص تکامل تاریخی می‌اندیشند. این، اما تمامی مطلب نیست. حرف در این است که گورباچف و تمام کسانی که از او جانبداری می‌کنند وقتی می‌بینند که اتحاد شوروی به بن‌بست کامل رسیده است،

گورباچف کیست ؟



نوجوان بود که توسط گروههای استعدادیاب دوران استالین انتخاب شد و در ۱۹ سالگی بنا بر توصیه حزب، پس از گذراندن تحصیلات عمومی و یکسال کار به عنوان مکانیک تراکتور، برای تحصیل حقوق به دانشکده لومونوسف مسکو اعزام شد. ضمن تحصیل دوره تعلیمات نظامی را هم گذراند و درجه ستوانی گرفت در عین حال با ریسا دانشجوی زیبایی در رشته تعلیم و تربیت

وقتی در ۱۱ مارس ۱۹۸۵ به رهبری اتحاد جماهیر شوروی برگزیده شد تلاشهای مطبوعات غرب برای یافتن عکس و گزارشی از گذشته او بی فایده بود، و تا چندی از رهبر تازه کرملین فقط عکسهایی که چندماه قبل در سفرش به لندن برداشته شده بود، در دست بود، و یک عکس رسمی پرسنلی که شباهت تام و تمامی به دیگر عکسهای عکاس کرملین داشت. اما میخائیل گورباچف هیچ شباهتی به اسلاف خود نداشت، نه به استالین، نه خروشچف، نه برژنف، و نه حتی به رئیس خود آندره یوف نمی مانست. او نخستین رهبر شوروی است که پس از انقلاب اکتبر و بعد از مرگ لنین متولد شده است، و جوانترین کسی که رهبری کشور شوروا را به دست گرفته است. و به فاصله سه سال و چندماه چنان در قلب رسانه های گروهی و افکار عمومی جهان جا کرده که حتی از سیاست پیشگان غربی هم پیشی گرفته است.

چند بسیار کسان که از خود می پرسند، علت محبوبیت او در اردوگاه دشمن چیست؟ آنچه گورباچف را برای بیشتر مردم جهان جذاب می سازد کدام است. آیا در خود اوست، یا در پراسترویکا؟

نخست باید او را شناخت. میخائیل (یا میکائیل، مایکل، میشل و بهرحال نامی آشنا در تمام زبانها) در سال ۱۹۳۱ در روستای ولنده در استان استاوروپول - در شمال قفقاز - متولد شد. خانواده اش از دوران کشاورزی تعاونی لنین به این منطقه کوچ داده شده بودند. پدر بزرگش به ریاست کالخوز برگزیده شد، و پدرش تا سمت تراکتورران درجه یک کالخوز ارتقا یافت.

هم ازدواج کرد. با پایان تحصیلات دانشگاهی در سال ۱۹۵۶ به استاوروپول برگشت و عنوان دبیر اول کومسومول (سازمان جوانان حزب کمونیست) استان را عهده دار شد. اولین مقاله اش در ۱۹۶۰ در پراودای سازمان جوانان (کومسولکا پراودا) منتشر شد. سال بعد به نمایندگی از طرف تشکیلات حزبی استان در بیست و دومین اجلاس حزب شرکت کرد و سرانجام در ۱۹۷۰ عالی ترین مقام حزبی را در استان زادگاهش به دست آورد. در بیست و چهارمین اجلاس حزب به عضویت کمیته مرکزی حزب پذیرفته شد. در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به عنوان رئیس هیاتهای حزبی به بلژیک و آلمان فدرال رفت و در مراسم سی امین سالگرد شکست هیتلر حاضر بود. در ۱۹۷۶ به فرانسه سفر کرد.

در این زمان مدتها بود که در تشکیلات KGB به عنوان کارشناس اداره بررسی های اقتصادی عضویت داشت. در همین سمت توسط آندره یوف کشف شد، بعدها که آندره یوف به ریاست KGB (اداره اطلاعات شوروی) رسید، او را به مدارج بالاتر برد، و عملاً از رئیس آن سازمان بود. در حزب و در سازمان پرنفوذ KGB همواره با فساد مبارزه می کرد و معتقد به نزدیک شدن حزب به مردم بود.

با صعود آندره یوف به رهبری حزب، گورباچف آینده روشن تری یافت، و در همان زمان، به توصیه آندره یوف از جانب حزب مامور مطالعه بر علت ناکارآمدی سیستمهای اقتصادی و پیشنهاد مکانیزم جدیدی برای اداره مملکت شد که پراسترویکا نام گرفت، چرا که حزب قبلاً "اوضاع را بحرانی خوانده بود. چنین بود که پس از مرگ دو رهبر بی دربی - به فاصله دوماه - در اجلاس فوق العاده کمیته مرکزی، به عنوان دبیرکل و رئیس حزب برای اجرای طرحی که از دوسال پیش مامور تهیه آن شده بود، رهبری کشور را در دست گرفت.

